

اصول و مبانی مداخله دولت در نظام خانواده از

دیدگاه فقه و حقوق ایران

(تاریخ دریافت ۱۴۰۴/۰۲/۱۵ تاریخ تصویب ۱۴۰۴/۳/۱۰)

صبا جبران

کارشناسی ارشد حقوق عمومی، اداره آموزش و پرورش نظر آباد

چکیده

مداخله دولت در نهاد خانواده همواره از موضوعات چالش برانگیز در نظام های حقوقی مختلف، به ویژه در کشورهایی با ساختار حقوقی دینی همچون ایران بوده است. این مقاله با هدف بررسی مبانی فقهی و حقوقی مداخله دولت در ساختار خانواده در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران انجام شده است. مسئله اصلی تحقیق آن است که مداخله دولت تا چه حد و با چه پشتوانه ای می تواند در مسائل داخلی خانواده ورود کند بدون آنکه استقلال نهادی خانواده و حریم خصوصی اعضای آن نقض شود. روش پژوهش به صورت توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر مطالعات اسنادی و کتابخانه ای است. یافته های تحقیق نشان می دهد که مداخله دولت در خانواده بر مبنای سه پایه اصلی صورت می گیرد: ملاحظات شرعی (نظیر لزوم حفظ کیان خانواده و رعایت حقوق زن و کودک)، اصول قانون اساسی (از جمله اصل دهم و اصل بیستم) و نیز قوانین عادی (مانند قانون حمایت خانواده). همچنین بررسی ها نشان داد که در برخی موارد، نبود توازن میان حمایت دولت و رعایت حریم خصوصی موجب بروز ناهماهنگی در اجرای قوانین و تفسیرهای قضایی شده است. در نتیجه، بازنگری در برخی قوانین حمایتی و ایجاد ضوابط روشن برای مداخله دولت با رعایت اصول شرعی و حقوق بشری ضروری به نظر می رسد. پیشنهاد می شود در سیاست گذاری های اجتماعی و قانون نویسی، به توازن میان اقتدار دولت و استقلال خانواده توجه بیشتری شود.

واژگان کلیدی: مداخله دولت، نهاد خانواده، نظام حقوقی ایران، فقه اسلامی، حقوق

عمومی



مقدمه

خانواده، به عنوان بنیادی ترین نهاد اجتماعی، همواره نقش مهمی در شکل گیری شخصیت انسان، تربیت نسل جدید، و تثبیت هنجارهای فرهنگی و دینی ایفا کرده است. این نهاد نه تنها محلی برای بروز احساسات و روابط شخصی است، بلکه به مثابه بستری برای انتقال ارزش های اجتماعی و دینی عمل می کند و به همین دلیل در سیاست گذاری های کلان اجتماعی مورد توجه دولت ها قرار گرفته است. در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران که بر پایه آموزه های اسلامی و فقهی بنا شده، خانواده جایگاهی ویژه دارد و از آن به عنوان عنصر بنیادین نظم عمومی یاد می شود. به همین دلیل، دولت در موارد گوناگون به تنظیم و حتی مداخله در روابط خانوادگی می پردازد؛ مداخلاتی که گاه در قالب حمایت از حقوق اعضای آسیب پذیر خانواده تعریف می شود و گاه ممکن است به صورت ناخواسته، حریم خصوصی و استقلال این نهاد را تحت الشعاع قرار دهد.

دکتر ناصر کاتوزیان در کتاب «حقوق خانواده» با اشاره به ماهیت دوگانه خانواده، از یک سو آن را نهادی خصوصی و از سوی دیگر عنصری از نظم عمومی می داند. او هشدار می دهد که افراط در مداخله دولت، می تواند منجر به تضعیف بنیاد خانواده شود (کاتوزیان، ۱۳۸۹: ۱۳۶). همچنین دکتر عباس زراعت، در آثار خود، ضمن تأکید بر ضرورت قانون گذاری در حوزه خانواده، به اهمیت حفظ تعادل میان حمایت حقوقی و احترام به استقلال فردی اشاره می کند (زراعت، ۱۳۸۹: ۷۸). از سوی دیگر، دکتر سید محمد هاشمی نیز در بحث از حقوق اساسی، نقش نظارتی و حمایتی دولت را در چارچوب قانون اساسی و با رعایت آزادی های بنیادین تعریف می کند (هاشمی، ۱۴۰۲: ۱۱۰).



با این حال، بررسی قوانین موضوعه و عملکردهای اجرایی نشان می‌دهد که مداخلات دولت در حوزه خانواده، همواره از انسجام و هماهنگی لازم برخوردار نبوده‌اند. نبود سیاست‌گذاری منسجم، تدوین ناقص قوانین، و نگاه ابزارمحور به نهاد خانواده، موجب شده تا گاه نه تنها به اهداف حمایتی دست نیاییم، بلکه شاهد تضعیف جایگاه خانواده در برابر مداخلات حاکمیتی باشیم.

این مقاله در پی آن است که با رویکردی تحلیلی و مبتنی بر اسناد حقوقی، حدود مشروعیت، ضرورت و معیارهای مداخله دولت در نهاد خانواده را در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران بررسی کرده و پیشنهاداتی برای برقراری توازن میان اقتدار دولت و استقلال خانواده ارائه دهد.

بخش اول: مبانی نظری و حقوقی مداخله دولت در نهاد خانواده

مداخله دولت در نهاد خانواده ریشه در این واقعیت دارد که خانواده، اگرچه نهادی خصوصی تلقی می‌شود، اما تأثیرات گسترده‌ای بر نظم عمومی، سلامت روانی جامعه و نسل‌های آینده دارد. در نتیجه، دولت نمی‌تواند نسبت به آسیب‌ها، نابرابری‌ها یا اختلالات درون خانواده بی تفاوت باشد. مبانی نظری این مداخله، اغلب بر ضرورت تأمین عدالت، پیشگیری از خشونت، حمایت از حقوق کودکان و زنان و نیز حفظ انسجام اجتماعی استوار است. از دیدگاه حقوقی نیز، دولت با تکیه بر اسناد بالادستی مانند قانون اساسی و قوانین عادی، مجاز به ورود در حوزه‌هایی از زندگی خانوادگی شده که جنبه‌ی عمومی پیدا کرده‌اند. این مداخله باید همواره در چارچوب احترام به حریم خصوصی افراد و رعایت اصل تناسب صورت گیرد.



بند اول: مبانی فقهی و دینی مداخله دولت در خانواده

در فقه اسلامی، خانواده به عنوان نخستین نهاد تربیتی و اجتماعی، جایگاهی والا دارد و پیوند میان اعضای آن نه فقط از منظر عاطفی بلکه از نظر شرعی و اخلاقی مورد توجه است. قرآن کریم، سنت پیامبر اسلام (ص) و سیره معصومان (ع) بر اهمیت حفظ خانواده، حمایت از اعضای آن، و ترویج مهر و عدالت در روابط خانوادگی تأکید دارند. این جایگاه ویژه، موجب شده تا فقیهان مسلمان در بسیاری از احکام و قواعد فقهی، به حفظ ساختار خانواده و مصلحت اعضای آن، به ویژه کودکان و زنان، اولویت دهند. در نظام جمهوری اسلامی ایران نیز که مبتنی بر اصول فقه جعفری است، مبانی فقهی نقشی اساسی در تعیین حدود و نوع مداخله دولت در خانواده ایفا می کنند.

الف) اصل ولایت و مسئولیت حاکم اسلامی

یکی از مهم ترین مبانی فقهی دخالت دولت در امور خانواده، اصل ولایت فقیه و مسئولیت حاکم اسلامی نسبت به مصالح عامه است. بر اساس آموزه های فقهی، «حاکم شرع» در مواقعی که نظم عمومی یا مصالح اجتماعی در معرض تهدید قرار گیرند، می تواند در امور خصوصی نیز مداخله کند، مشروط بر آن که این مداخله بر اساس مصلحت جامعه و با رعایت حدود شرعی باشد. سید محمد هاشمی نیز در کتاب حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران بر این نکته تأکید می کند که وظیفه دولت در نظام اسلامی نه صرفاً اداره ی امور سیاسی، بلکه تأمین عدالت اجتماعی، صیانت از کرامت انسانی و حمایت از نهادهایی چون خانواده است (هاشمی، ۱۴۰۲: ص ۹۸).



ب) قاعده امر به معروف و نهی از منکر

قاعده فقهی «امر به معروف و نهی از منکر» نیز یکی از دلایل شرعی دخالت دولت در امور خانوادگی است. این قاعده، که مستند به آیات متعددی از قرآن است، بر آن است که در برابر رفتارهای ناهنجار، به‌ویژه رفتارهایی که آثار منفی بر دیگران و جامعه دارند، نمی‌توان سکوت اختیار کرد. بنابراین، در شرایطی که درون خانواده ظلم، خشونت یا بی‌عدالتی نسبت به اعضای چون کودک یا زن رخ دهد، دولت می‌تواند برای رفع منکر یا تحقق معروف، مداخله کند. چنان‌که استاد حسین مهرپور در حقوق بشر و آزادی‌های عمومی اشاره می‌کند، اجرای صحیح این اصل در چارچوب حکومت اسلامی مستلزم آن است که دستگاه‌های اجرایی نسبت به حقوق ضعفا در خانواده بی‌تفاوت نباشند (مهرپور، ۱۳۹۸: ص ۱۱۵).

ج) قاعده نفی ضرر و نفی حرج

دو قاعده مشهور فقهی «لا ضرر و لا ضرار» و «نفی حرج» نیز از مهم‌ترین مستندات شرعی مداخله دولت در تنظیم روابط خانوادگی محسوب می‌شوند. قاعده‌ی «نفی ضرر» مقرر می‌دارد که هیچ‌کس حق ندارد به دیگری ضرر بزند یا از او متحمل ضرری شود. اگر رفتار یکی از اعضای خانواده موجب ضرر به عضو دیگر باشد (مثلاً خشونت خانگی یا محروم‌سازی از حقوق مالی یا عاطفی)، این قاعده اجازه دخالت حاکم شرع یا دولت را برای جلوگیری از ضرر می‌دهد. همین‌طور، قاعده «نفی حرج» بر آن است که قوانین شرعی نباید موجب سختی و مشقت غیرقابل تحمل شود. زراعت در کتاب آشنایی با قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با ارجاع به اصول فقهی، مشروعیت مداخله دولت در مواقعی را که حرج و ضرر جدی بر خانواده تحمیل شود، مورد تأکید قرار می‌دهد (زراعت، ۱۳۸۹: ص ۶۶).



د) مصالح نوعیه و اصل عدالت

فقه امامیه با تأکید بر «مصلحت نوعیه» و اجرای «عدالت اجتماعی»، امکان دخالت دولت در عرصه‌هایی را فراهم می‌سازد که گرچه ظاهراً خصوصی‌اند، اما با مصالح عامه یا عدالت اجتماعی مرتبط‌اند. بر این اساس، دولت نه از سر استبداد، بلکه در مقام نمایندگی مصالح جامعه اسلامی، می‌تواند در مواردی مانند حضانت، نفقه، سوءرفتار با همسر یا کودک، و طلاق مداخله کند. کاتوزیان در کتاب حقوق خانواده تصریح می‌کند که حفظ نظم و مصلحت عمومی در خانواده گاه مستلزم ورود نهادهای عمومی و نظارتی است و سکوت در برابر آسیب‌های خانوادگی، در واقع به معنای تهدید بنیان جامعه است (کاتوزیان، ۱۳۸۹: ص ۳۴).

ه) نگاه توأمان اسلام به حقوق و تکالیف اعضای خانواده

اسلام خانواده را نه بر مبنای سلطه، بلکه بر پایه مودت، رحمت، مسئولیت‌پذیری و عدالت متقابل طراحی کرده است. اصل «قوامیت» مردان بر زنان در قرآن (سوره نساء، آیه ۳۴) نیز نه به معنای استبداد، بلکه به عنوان مسئولیت مدیریتی با رعایت حقوق و تأمین امنیت همسر و فرزندان تفسیر شده است. شهید مطهری در نظام حقوق زن در اسلام بر این نکته تأکید دارد که قوامیت مرد به هیچ وجه مجوز ظلم یا تبعیض علیه زن نیست و چنانچه مرد از این جایگاه سوءاستفاده کند، دولت و نظام اسلامی حق ورود و جلوگیری از این رویه را دارند (مطهری، ۱۳۸۷: ص ۹۲). بنابراین، توازن میان حقوق و تکالیف اعضای خانواده، مبنایی برای نظارت و حمایت قانونی محسوب می‌شود.



در مجموع، مبانی فقهی مداخله دولت در نهاد خانواده در نظام جمهوری اسلامی ایران، مبتنی بر اصولی چون ولایت فقیه، مصالح عمومی، نفی ضرر، عدالت، و حمایت از مستضعفان است. این مبانی به روشنی نشان می‌دهند که اسلام نه تنها با دخالت دولت در امور خصوصی به طور مطلق مخالف نیست، بلکه در مواردی که کرامت انسانی، عدالت و سلامت جامعه در معرض تهدید قرار گیرد، چنین دخالتی را الزامی و مشروع می‌داند. با این حال، مرز باریکی میان مداخله مشروع و دخالت افراطی وجود دارد که شناسایی و تبیین آن، مستلزم درک صحیح از فقه، اصول قانون اساسی، و واقعیت‌های اجتماعی است.

بند دوم: اصول قانون اساسی و نقش دولت در تنظیم روابط خانوادگی

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، خانواده به عنوان رکن بنیادین جامعه معرفی شده است. به همین دلیل، دولت موظف به حمایت از این نهاد و تنظیم روابط درون آن به گونه‌ای است که با اصول اسلامی و مصالح عمومی هماهنگ باشد. بر اساس اصل دهم قانون اساسی، نهاد خانواده به عنوان پایه و اساس جامعه اسلامی تلقی می‌شود و بنابراین، قوانین، سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌ها باید در جهت ایجاد خانواده، حفظ ارزش و حرمت آن، و روابط خانوادگی بر اساس اصول حقوقی و اخلاق اسلامی تنظیم شوند. (زراعت، ۱۳۸۹: ۷۸).

بر این اساس، می‌توان گفت که قانون اساسی دولت را نه تنها ناظر بلکه مداخله‌گر مثبت در امور خانوادگی می‌داند؛ مداخله‌ای که در راستای صیانت از بنیان خانواده، پیشگیری از آسیب‌های اجتماعی، و تضمین حقوق زنان و کودکان صورت می‌گیرد. هاشمی (۱۴۰۲) در کتاب «حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران» نیز اشاره می‌کند که دولت موظف به تنظیم



سیاست هایی در جهت تحکیم خانواده، تأمین امنیت روانی اعضای آن و حمایت از افراد آسیب پذیر درون این نهاد است.

از منظر حقوق بشر اسلامی نیز خانواده جایگاه ویژه ای دارد. مهرپور (۱۳۹۸) در کتاب «حقوق بشر و آزادی های عمومی» بیان می دارد که آزادی در چارچوب خانواده نمی تواند به معنای بی قیدوبندی باشد؛ چرا که حقوق دیگر اعضای خانواده نیز باید مورد توجه قرار گیرد و این امر مستلزم دخالت دولت برای توازن بخشی میان آزادی و مسئولیت است. به عنوان نمونه، حمایت از زن در برابر خشونت خانگی یا حمایت از کودک در برابر سهل انگاری والدین، از مصادیق چنین دخالت مشروعی به شمار می رود.

مطابق با دیدگاه مطهری (۱۳۸۷)، خانواده در نظام اسلامی نه صرفاً یک ساختار اجتماعی، بلکه نهادی مقدس است که بر پایه محبت، عدالت و مسئولیت متقابل استوار است. از این منظر، تنظیم روابط خانوادگی تنها یک امر حقوقی نیست، بلکه امری اخلاقی و دینی نیز هست و دولت اسلامی باید شرایط تحقق این ارزش ها را فراهم کند.

در کنار دیدگاه های حقوقی و دینی، نباید از تأثیر تحولات اجتماعی و نیازهای روز جامعه غافل شد. به عنوان نمونه، در دنیای امروز با افزایش اشتغال زنان، تغییر در ساختار سنتی خانواده و چالش های جدید تربیتی، نقش دولت در تنظیم روابط خانوادگی بیش از گذشته پررنگ شده است. این تنظیم باید هوشمندانه، انعطاف پذیر و همسو با ارزش های اسلامی و نیازهای جامعه باشد.



کاتوزیان (۱۳۸۹) نیز در اثر خود «حقوق خانواده»، مداخلات دولت را در زمینه‌هایی چون طلاق، حضانت، نفقه، و تعدیل مهریه به عنوان جلوه‌ای از مداخله حمایتی دولت در تنظیم روابط خانوادگی تحلیل می‌کند. او تأکید دارد که این مداخلات باید بر مبنای اصل عدالت و حفظ کرامت انسانی باشد.

به‌طور خلاصه، اصول قانون اساسی، منابع فقهی و دیدگاه‌های حقوق‌دانان معاصر همگی بر این نکته اتفاق نظر دارند که دولت در نظام جمهوری اسلامی، نقشی فعال، حمایتی و راهبردی در تنظیم روابط خانوادگی دارد. این نقش باید با تأکید بر کرامت انسانی، حقوق متقابل اعضای خانواده، و مصالح عمومی ایفا شود.

بخش دوم: مصادیق مداخله دولت در روابط

مداخله دولت در روابط خانوادگی در چارچوب قانون و به منظور حفظ نظم، عدالت و حمایت از اعضای آسیب‌پذیر خانواده صورت می‌گیرد. یکی از مصادیق روشن این مداخله، تعیین شرایط قانونی برای طلاق است؛ به‌طوری‌که دادگاه باید ابتدا تلاش کند از فروپاشی خانواده جلوگیری کند و سپس در صورت احراز شرایط، حکم طلاق صادر نماید. نمونه دیگر، قوانین مربوط به حضانت فرزندان است که دولت در آن نقش حمایتی از منافع کودک دارد، حتی اگر با خواسته یکی از والدین مغایرت داشته باشد. همچنین، الزام به پرداخت نفقه و مهریه نیز نوعی حمایت حقوقی است که از سوی قانون‌گذار وضع شده و دولت در اجرای آن نظارت دارد. ممنوعیت ازدواج افراد زیر سن قانونی یا دخالت در موارد کودک‌آزاری و خشونت خانگی از دیگر مصادیق این مداخله است. در واقع، هر جا که منافع فردی و جمعی به



خطر بیفتد یا تعادل در روابط خانوادگی دچار اختلال شود، دولت وظیفه دارد با ابزارهای قانونی و قضایی وارد عمل شود تا از فروپاشی بنیاد خانواده جلوگیری کند.

بند اول: مداخلات حمایتی با تأکید بر حمایت از کودکان، زنان، سالمندان

خانواده، به عنوان واحد بنیادین جامعه، همواره مورد توجه دولت‌ها در نظام‌های حقوقی مختلف بوده است. در حقوق ایران نیز، مطابق با مبانی فقهی، اصول قانون اساسی، اسناد بین‌المللی و قانون مدنی، دولت موظف به حمایت از اعضای آسیب‌پذیر خانواده، به‌ویژه کودکان، زنان و سالمندان است. این مداخلات نه تنها برای حمایت فردی، بلکه برای تضمین نظم اجتماعی و عدالت جمعی صورت می‌گیرد (کاتوزیان، ۱۳۸۹: ج ۱).

الف) حمایت از کودکان

یکی از مهم‌ترین محورهای مداخله دولت در حوزه خانواده، حمایت از کودکان است. در قوانین ایران، از جمله در قانون حمایت از کودکان و نوجوانان مصوب ۱۳۸۱ و اصلاحیه‌های بعدی، دولت موظف شده در برابر هرگونه خشونت، غفلت یا سوءاستفاده علیه کودک مداخله کند. این مداخله می‌تواند از ارجاع کودک به مراکز حمایتی تا سلب حضانت از والد خاطی را دربرگیرد.

مطابق اصل ۲۱ قانون اساسی، دولت موظف به حمایت از کودکان بی سرپرست و بدسرپرست است (هاشمی، ۱۴۰۲: ص ۲۱۰). همچنین، در فقه اسلامی نیز بر ضرورت رعایت حقوق کودکان تأکید شده و پدر و مادر در مقام امانت‌داری بر فرزندان تلقی شده‌اند (مطهری، ۱۳۸۷: ص ۱۱۲).



دولت از طریق نهادهایی چون بهزیستی، اورژانس اجتماعی، و دادگاه‌های خانواده، نظارت و مداخله حمایتی را در مواقع ضروری اعمال می‌کند. از منظر حقوق بشر نیز، مطابق با کنوانسیون حقوق کودک که جمهوری اسلامی ایران با حق شرط آن را پذیرفته است، دولت موظف به فراهم آوردن شرایط رشد سالم کودک در محیط خانواده و جامعه است (مهرپور، ۱۳۹۸: ص ۱۵۵).

ب) حمایت از زنان

زنان نیز به عنوان یکی از گروه‌های اصلی مورد حمایت در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران تلقی می‌شوند. با توجه به جایگاه محوری زن در نهاد خانواده، هرگونه آسیب به وی می‌تواند منجر به اختلال در نظام خانواده شود. به همین دلیل، قوانین متعددی در جهت حمایت از زنان به تصویب رسیده است، از جمله قانون حمایت خانواده، قانون مجازات اسلامی در حوزه جرائم علیه زنان، و سیاست‌های کلی خانواده ابلاغی مقام معظم رهبری.

اصل ۲۱ قانون اساسی به صراحت بر حمایت دولت از حقوق زنان در همه زمینه‌ها تأکید کرده و آن را وظیفه‌ای شرعی و قانونی دانسته است (زراعت، ۱۳۸۹: ص ۹۶). از جمله مصادیق حمایتی می‌توان به الزام شوهر به پرداخت نفقه، حمایت در صورت طلاق، تعیین مهریه و الزام به پرداخت آن، و همچنین حق اشتغال و تحصیل اشاره کرد.

همچنین قانون "منع خشونت علیه زنان" که در سال‌های اخیر در حال تدوین نهایی است، تلاشی برای افزایش مداخلات حمایتی دولت در برابر خشونت خانگی است (اردبیلی، ۱۴۰۳:



ج ۲). در کنار قوانین، نهادهای مدنی، کانون های مشاوره، و مددکاری اجتماعی نیز نقش مهمی در تحقق این حمایت ایفا می کنند.

ج) حمایت از سالمندان

با افزایش جمعیت سالمند در کشور، نیاز به حمایت ویژه از این قشر در درون خانواده افزایش یافته است. سالمندان ممکن است به دلیل کهولت سن، بیماری، یا وابستگی اقتصادی، در معرض آسیب قرار گیرند. دولت با تصویب قوانین حمایتی همچون قانون جامع حمایت از حقوق معلولان (که در مورد سالمندان نیز کاربرد دارد) و توسعه خدمات بهزیستی و بیمه ای، تلاش کرده نقش فعالی در حمایت از سالمندان ایفا کند.

مطابق ماده ۱۱۱۱ قانون مدنی، فرزند موظف به پرداخت نفقه پدر و مادر است، و در صورت امتناع، دولت از طریق مراجع قضایی می تواند این حق را به سالمند بازگرداند (کاتوزیان، ۱۳۸۹: ج ۲). از سوی دیگر، قانون اساسی در اصول متعدد بر لزوم حفظ کرامت انسانی سالمندان و تأمین نیازهای آنان تأکید دارد (هاشمی، ۱۴۰۲: ص ۲۳۴).

علاوه بر جنبه های حقوقی، در جامعه اسلامی احترام به والدین و نگهداری از سالمندان به عنوان یک ارزش اخلاقی و دینی تلقی می شود. این اصل در کتب فقهی نیز مورد توجه بوده و ترک آن از دیدگاه فقهی ناپسند و مذموم است (مطهری، ۱۳۸۷: ص ۱۵۳).

به طور کلی می توان گفت دولت در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران، با تکیه بر اصول قانون اساسی، مبانی فقه اسلامی و اسناد بین المللی حقوق بشر، وظیفه دارد از اعضای آسیب پذیر خانواده حمایت کند. این حمایت ها شامل تدوین و اجرای قوانین حمایتی، ایجاد



نهادهای اجرایی و نظارتی، و فرهنگ‌سازی در جامعه می‌شود. کودکان، زنان و سالمندان به دلیل جایگاه خاص و حساسیت موقعیت‌شان، در مرکز این مداخلات قرار دارند. چنین تدابیری، نه تنها موجب ارتقای کیفیت زندگی خانوادگی می‌شود، بلکه به حفظ انسجام اجتماعی و تقویت بنیان‌های فرهنگی نیز کمک شایانی می‌کند.

بخش سوم: مداخلات کیفری و محدودکننده آزادی‌های خانوادگی

در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران، نهاد خانواده دارای تقدس و اهمیت ویژه‌ای است؛ با این حال، قانونگذار در مواردی که بزه‌دیدی یا تهدید جدی علیه سلامت یا نظم خانواده رخ می‌دهد، با بهره‌گیری از مداخلات کیفری، تلاش می‌کند از بروز آسیب‌های شدید جلوگیری نماید. این مداخلات، به‌رغم آنکه آزادی‌های فردی در بستر خانواده را محدود می‌کنند، با هدف حمایت از منافع عالی‌تری همچون سلامت جسمی و روانی اعضای خانواده، به‌ویژه کودکان و زنان، توجیه‌پذیر تلقی می‌شوند.

الف) مجازات در قبال خشونت خانگی

یکی از بارزترین نمونه‌های مداخلات کیفری در خانواده، مجازات مرتکبان خشونت خانگی است. خشونت جسمی، روانی، جنسی و اقتصادی نسبت به اعضای خانواده از جمله مصادیقی است که در قوانین کیفری ایران جرم‌انگاری شده است. برای نمونه، اگر پدر یا همسر مرتکب ضرب و جرح عمدی علیه فرزند یا زن شود، مشمول مواد مربوط به ضرب و جرح در قانون مجازات اسلامی خواهد بود (اردبیلی، ۱۴۰۳: ج ۲).



همچنین، ماده ۶۱۹ قانون مجازات اسلامی درباره اذیت و آزار بانوان در محیط خانوادگی قابل استناد است، هرچند هنوز قانونی جامع درباره خشونت خانگی به تصویب نهایی نرسیده است. اما دادگاه ها با استناد به قواعد عام کیفری، از جمله قواعد مربوط به «تعزیرات»، با مرتکبان برخورد می کنند.

ب) محدودیت در آزادی حضانت یا ولایت

در برخی موارد، والدین به دلیل ارتکاب جرم، از حقوقی مانند حضانت، ولایت یا حتی ملاقات با فرزند محروم می شوند. این محرومیت ها به عنوان مداخلات محدود کننده آزادی در بستر خانواده تلقی می شوند که با هدف حفظ منافع عالی تر کودک اعمال می گردند.

مطابق ماده ۱۱۷۳ قانون مدنی، اگر والدین دچار انحراف اخلاقی یا رفتاری باشند که سلامت جسمی یا روحی کودک را تهدید کند، دادگاه می تواند حضانت را از آنها سلب و به دیگری بسپارد (کاتوزیان، ۱۳۸۹: ص ۲۲۱). این سلب حق حضانت یا محدودیت ملاقات، گرچه مداخله ای محدود کننده در آزادی خانوادگی است، اما هدفی حمایتی و بازدارنده دارد.

ج) مداخلات کیفری در زمینه ترک انفاق

ترک انفاق از دیگر مواردی است که قانونگذار با آن به صورت کیفری برخورد کرده است. مطابق ماده ۵۳ قانون حمایت خانواده (۱۳۹۱)، ترک انفاق زن یا فرزندان واجب النفق، به عنوان جرم تلقی شده و مجازات حبس برای آن در نظر گرفته شده است. این مقرر، آزادی اقتصادی زوج را در صورت عدم انجام وظایف قانونی اش محدود می کند.



مطابق نظر کاتوزیان (۱۳۸۹: ج ۱)، ترک اتفاق نه تنها لطمه‌ای به بنیان خانواده وارد می‌سازد، بلکه در بسیاری از موارد می‌تواند به فروپاشی آن منجر شود؛ از این رو قانونگذار، حتی با وجود اصل آزادی اراده در خانواده، اقدام به جرم‌انگاری کرده است.

د) کنترل کیفری بر آزادی در روابط زناشویی

یکی از جنجال‌برانگیزترین مداخلات محدودکننده در روابط خانوادگی، مربوط به مجازات زنا، رابطه نامشروع و خیانت زناشویی است. بر اساس قوانین کیفری ایران، روابط خارج از دواج دارای مجازات شدید است و حتی زن یا مردی که وارد چنین روابطی شود، ممکن است با مجازات‌هایی چون شلاق یا سنگسار (در فرض وجود شرایط خاص) مواجه گردد (اردبیلی، ۱۴۰۳: ج ۳).

مطابق قانون، زن و شوهر حق ندارند بدون مجوز قانونی، رابطه با فرد دیگری برقرار کنند، حتی در صورت طلاق عاطفی. این محدودیت قانونی، گرچه برخلاف آزادی‌های شخصی تلقی می‌شود، اما از نظر فقهی و قانونی برای حفظ نظم اجتماعی و جلوگیری از فروپاشی بنیان خانواده توجیه شده است (مطهری، ۱۳۸۷: ص ۹۵).

ه) محدودیت در حق خروج از کشور یا اشتغال زنان

در برخی موارد، زنان متأهل برای خروج از کشور یا اشتغال، نیازمند رضایت شوهر هستند. این قیدها، به عنوان مداخلات قانونی محدودکننده آزادی در روابط خانوادگی مطرح هستند. طبق ماده ۱۸ قانون گذرنامه، زنان متأهل تنها با اجازه شوهر می‌توانند گذرنامه دریافت کنند، مگر در شرایط خاص.



گرچه این موضوع در دهه های اخیر مورد انتقاد برخی نهادهای حقوق بشری قرار گرفته است، اما قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بر اساس مبانی فقهی، ساختار خانواده را دارای سلسله مراتب خاصی می داند (هاشمی، ۱۴۰۲: ص ۱۸۵).

مداخلات کیفری و محدود کننده آزادی های خانوادگی در نظام حقوقی ایران، نه از منظر سرکوب آزادی های فردی، بلکه در راستای تأمین مصالح اجتماعی و حفظ کیان خانواده توجیه می شوند. این مداخلات، اگرچه ممکن است در برخی موارد منجر به محدود شدن آزادی های فردی گردد، اما از نظر حقوقی با اصولی همچون حمایت از کودکان، پیشگیری از جرم، و حفظ نظم عمومی قابل دفاع هستند. البته لازم است این مداخلات با رعایت اصول دادرسی منصفانه، تناسب مجازات و کرامت انسانی همراه باشد تا از تضییع حقوق افراد جلوگیری شود.

بخش چهارم: آسیب شناسی و چالش های مداخله دولت در نهاد خانواده

مداخله دولت در نهاد خانواده، هرچند با هدف حمایت و صیانت از اعضای آن صورت می گیرد، اما در برخی موارد می تواند با آسیب ها و چالش هایی همراه باشد. یکی از مهم ترین آسیب ها، تضعیف استقلال و حریم خصوصی خانواده هاست؛ وقتی دولت بیش از حد وارد عرصه تنظیم روابط داخلی خانواده شود، اعتماد میان اعضا کاهش یافته و جایگاه گفت و گوی درون خانوادگی تضعیف می گردد. همچنین، در مواردی، قوانین مداخله گر ممکن است با هنجارها و واقعیت های فرهنگی جامعه هم خوانی نداشته باشد و به مقاومت اجتماعی یا بی اعتنایی نسبت به قانون بینجامد. از دیگر چالش ها، برداشت های سلیقه ای از قوانین، اعمال تبعیض یا نادیده گرفتن نقش زنان و کودکان در فرآیند قانون گذاری است. نبود آموزش کافی



درباره حقوق و وظایف اعضای خانواده نیز باعث می‌شود مداخلات دولت به جای حل مسئله، منجر به بحران یا فروپاشی شود. بنابراین، لازم است میان حمایت، هدایت و نظارت دولت، تعادل منطقی و هوشمندانه‌ای برقرار گردد.

بند اول: نبود سیاست‌گذاری منسجم و رویکرد پراکنده در قوانین

یکی از چالش‌های اساسی در زمینه مداخله دولت در نهاد خانواده، نبود سیاست‌گذاری منسجم و وجود رویکردهای پراکنده و گاه متناقض در قوانین است. این مشکل، نه تنها مانع تحقق اهداف حمایتی دولت می‌شود، بلکه در بسیاری موارد، موجب سردرگمی شهروندان و نهادهای اجرایی در تفسیر و اجرای مقررات می‌گردد. خانواده به عنوان بنیادی‌ترین نهاد اجتماعی، نیازمند قوانین روشن، هماهنگ و هدفمند است، اما در نظام حقوقی ایران، به دلیل نبود یک الگوی جامع در سیاست‌گذاری خانواده، شاهد قوانین جزیره‌ای و ناهم‌خوان هستیم.

برای نمونه، در برخی موارد قوانین مدنی، خانواده را نهاد خصوصی می‌دانند که دخالت دولت در آن باید حداقلی باشد، در حالی که در قوانین جزایی، همین نهاد با رویکردی سخت‌گیرانه و نظارتی مورد توجه قرار گرفته و حتی در روابط داخلی آن نیز برای دولت نقش بازدارنده و تنبیهی تعریف شده است. این دوگانگی باعث می‌شود که شهروندان در مواجهه با قوانین مربوط به ازدواج، طلاق، حضانت یا حمایت‌های دولتی، دچار تناقضات رفتاری و حتی بحران‌های حقوقی شوند.

در نبود سیاست‌گذاری واحد، نهادهای مختلف قانون‌گذار و اجرایی هر یک بر اساس اهداف سازمانی خود وارد حریم خانواده شده‌اند؛ برای مثال، سازمان بهزیستی، قوه قضاییه، مجلس شورای اسلامی، وزارت رفاه و حتی نیروی انتظامی، هریک بدون هماهنگی با یکدیگر،



قوانینی در حوزه خانواده تصویب یا اجرا کرده‌اند. این تداخل و ناهماهنگی، باعث بروز خلأهای قانونی در برخی حوزه‌ها و در عین حال، تورم قانون‌گذاری در برخی دیگر شده است. خانواده‌ای که در معرض خشونت خانگی قرار گرفته، ممکن است در قوانین جزایی از حمایت خوبی برخوردار شود، اما در عمل، نهادهای حمایتی متولی حمایت از آن به دلیل ابهام در شرح وظایف، عملکرد مؤثری نداشته باشند.

افزون‌براین، یکی از جلوه‌های بارز نبود انسجام، در حوزه زنان و کودکان قابل مشاهده است. قوانینی که در حمایت از حقوق زنان وضع شده‌اند، اغلب فاقد پشتوانه اجرایی قوی و سیاست‌گذاری روشن‌اند و در عمل با قوانین سنتی‌تر در تعارض‌اند. این وضع، نه تنها منجر به کاهش اعتماد عمومی نسبت به توان قانون در حمایت از خانواده می‌شود، بلکه خانواده را به صحنه کشمکش میان قانون و عرف، و گاه بین قانون و قانون دیگر بدل می‌سازد.

بی‌ثباتی سیاست‌گذاری همچنین باعث شده است که برنامه‌های بلندمدت برای آموزش حقوق خانواده، پیشگیری از آسیب‌های اجتماعی یا اصلاح ساختارهای حمایتی شکل نگیرد. نهادهایی که باید نقش حمایتی ایفا کنند، یا دچار دوباره‌کاری هستند یا از انجام مسئولیت‌های خود شانه خالی می‌کنند، چراکه چارچوب روشنی برای همکاری و هم‌افزایی آن‌ها تدوین نشده است. در نتیجه، بسیاری از آسیب‌ها تا زمان رسیدن به بحران رها می‌شوند و مداخله دولت نیز معمولاً دیر هنگام و واکنشی است.

با توجه به اهمیت خانواده در حفظ سلامت روانی و اجتماعی جامعه، ضروری است که قانون‌گذاران با نگاهی فرابخشی و آینده‌نگر، یک سیاست‌نامه جامع برای خانواده تدوین کنند؛ سیاست‌نامه‌ای که هم اصول اساسی قانون اساسی، هم مقتضیات فرهنگی جامعه، و هم تحولات



روز جهان را در نظر بگیرد و بر اساس آن، تمام قوانین خانواده بازنویسی، تنقیح و منسجم شوند. بدون چنین رویکردی، مداخلات دولت نه تنها کارآمد نخواهند بود، بلکه گاه آسیب‌زا و مخرب نیز خواهند شد.

همچنین یکی از چالش‌های اساسی در زمینه مداخله دولت در نهاد خانواده، نبود سیاست‌گذاری منسجم و وجود رویکردهای پراکنده و گاه متعارض در قوانین است. این مشکل، نه تنها مانع تحقق اهداف حمایتی دولت می‌شود، بلکه در بسیاری موارد موجب سردرگمی شهروندان و نهادهای اجرایی در تفسیر و اجرای مقررات می‌گردد. خانواده، به‌عنوان بنیادی‌ترین نهاد اجتماعی، نیازمند قوانین روشن، هماهنگ و هدفمند است، اما در نظام حقوقی ایران، به دلیل نبود یک الگوی جامع در سیاست‌گذاری خانواده، شاهد قوانین جزیره‌ای و ناهماهنگ هستیم.

در برخی موارد، قانون مدنی، خانواده را نهاد خصوصی‌ای می‌داند که دخالت دولت در آن باید حداقلی باشد؛ اما در قوانین جزایی، همین نهاد با رویکردی سخت‌گیرانه و نظارتی مواجه شده است. به عنوان نمونه، در مواردی از قانون مجازات اسلامی، ورود دولت به صورت قهری و محدودکننده در روابط زناشویی یا تربیتی کودکان دیده می‌شود، که با نگاه سنتی و حمایتی قانون مدنی به نهاد خانواده در تعارض قرار می‌گیرد (اردبیلی، ۱۴۰۳: ج ۱، ص ۲۵۵). نبود انسجام در سیاست‌گذاری خانواده همچنین به ایجاد ناهماهنگی بین نهادهای دولتی منجر شده است؛ به گونه‌ای که وزارت رفاه، سازمان بهزیستی، نیروی انتظامی، قوه قضاییه و نهادهای قانون‌گذار، هر یک بدون هماهنگی با یکدیگر وارد عرصه خانواده شده‌اند. این وضعیت باعث شده که برخی حوزه‌ها مانند حمایت از کودکان و زنان، دچار خلأهای قانونی، و برخی دیگر



گرفتار تورم قوانین شوند. در مواردی، قوانین حمایتی خوبی تصویب شده، اما به دلیل نبود پیوست اجرایی مؤثر، عملاً ناکارآمد باقی مانده اند (مهرپور، ۱۳۹۵: ص ۱۱۲).

یکی از نمودهای بارز این پراکندگی، در قوانین مرتبط با حمایت از زنان در برابر خشونت خانگی است. با وجود برخی تلاش ها برای تدوین لایحه حمایت از زنان، فقدان وحدت رویه و نبود پشتوانه اجرایی قوی، مانع تحقق مؤثر اهداف این قوانین شده است. همچنین در حوزه کودکان، قانون حمایت از اطفال و نوجوانان با وجود محتوای نسبتاً کامل، به دلیل نبود تعامل سیستماتیک با نهادهای خانواده محور، در اجرا با چالش مواجه شده است. در نهایت، لازم است قانون گذاران و سیاست گذاران با نگاهی یکپارچه، جامع و مبتنی بر واقعیت های اجتماعی، اقدام به تدوین سیاست نامه خانواده نمایند. چنین سیاست نامه ای می تواند مبنای بازنویسی و تنقیح قوانین پراکنده، رفع تعارض ها، و ارتقاء کارآمدی ساختارهای حمایتی باشد. بدون این انسجام، مداخلات دولت در حوزه خانواده نه تنها کارآمد نخواهد بود، بلکه در مواردی، منجر به افزایش آسیب های اجتماعی و تضعیف نهاد خانواده نیز خواهد شد. موانع و مشکلات و سایر مسائل درگیر با پژوهش نیز بیان شوند.

بند دوم: تعارض میان اقتدار دولت و استقلال خانواده

تعارض میان اقتدار دولت و استقلال خانواده از جمله مسائل بنیادینی است که در بطن رابطه میان نهاد عمومی (دولت) و نهاد خصوصی (خانواده) شکل می گیرد. خانواده، به عنوان یک نهاد دیرینه اجتماعی، همواره از استقلال نسبی برخوردار بوده و فرهنگ، سنت و ارزش های درونی آن نقشی تعیین کننده در اداره روابط اعضا ایفا می کرده است. با این حال، در نظام های حقوقی مدرن، دولت به دلایل مختلف از جمله حفظ نظم عمومی، حمایت از افراد آسیب پذیر



در خانواده (زنان، کودکان، سالمندان) و تضمین حقوق بشر، ناچار به ورود در قلمرو خانواده شده است. این مداخله، هرچند گاه ضروری، می تواند منجر به تعارض با اصل استقلال خانواده گردد. از سویی، اقتدار دولت به ویژه در حوزه هایی مانند قانون گذاری کیفری یا اجرای سیاست های حمایتی، ممکن است منجر به تحدید آزادی تصمیم گیری خانوادگی شود. برای مثال، دخالت در شیوه تربیت کودک یا اعمال نظارت قضایی بر روابط همسران در برخی پرونده ها، در ظاهر برای حمایت صورت می گیرد، اما ممکن است استقلال خانواده را خدشه دار کند و منجر به بی اعتمادی اعضای خانواده به هم یا به نهادهای رسمی شود. چنین حالتی، گاه سبب تضعیف پیوندهای خانوادگی و تشدید بحران های درونی در خانواده می شود. از سوی دیگر، اگر دولت از مداخله خودداری کند، در مواردی شاهد پایمال شدن حقوق افراد ضعیف تر درون خانواده خواهیم بود. برای نمونه، خشونت خانگی، سوءاستفاده از کودکان یا تبعیض علیه زنان، چالش هایی هستند که در نبود نظارت و اقتدار دولت، ممکن است ادامه دار شده و گسترش یابند. بنابراین، تعادل میان این دو اصل -اقتدار دولت و استقلال خانواده- امری دشوار و در عین حال ضروری است. بررسی مباحث حقوق خانواده نشان می دهد که در بسیاری موارد، این تعادل به خوبی رعایت نشده و نتیجه آن صدور احکام متعارض یا ناهماهنگ در دستگاه قضایی است. به طور مثال، در حالی که کاتوزیان تأکید دارد که نهاد خانواده باید بر پایه تفاهم و اراده آزاد افراد شکل گیرد و حفظ شود، در برخی موارد قوانین کیفری با دخالت های سخت گیرانه، این حریم خصوصی را درهم می شکند (کاتوزیان، ۱۳۸۹: ص ۱۸۵). همچنین در مباحث مربوط به حقوق بشر، به ویژه آنچه مهرپور در زمینه آزادی های عمومی بیان می کند، نشان می دهد که احترام به حریم خانواده بخشی از کرامت انسانی است و باید مورد توجه نهادهای حاکمیتی قرار گیرد (مهرپور، ۱۳۹۸: ص ۸۲). در



نهایت، باید پذیرفت که وجود این تعارض، لزوماً نشانه ضعف نظام حقوقی نیست، بلکه بازتاب پیچیدگی روابط میان فرد، خانواده و دولت است. هنر قانون گذار و سیاست گذار اجتماعی آن است که با تدوین سیاست های مبتنی بر واقعیات اجتماعی و اصول حقوق بشر، مرزهای دخالت دولت را به گونه ای تنظیم کند که هم از افراد آسیب پذیر حمایت شود و هم استقلال خانوادگی حفظ گردد.

نتیجه گیری

یافته های این پژوهش نشان می دهد که تعارض میان اقتدار دولت و استقلال خانواده، یکی از چالش های جدی در سیاست گذاری اجتماعی و حقوقی معاصر است. از یک سو، دولت برای تضمین حقوق شهروندان و حمایت از افراد آسیب پذیر ناگزیر به مداخله در حریم خانواده است و از سوی دیگر، چنین مداخلاتی می تواند به تضعیف کارکرد سنتی، عاطفی و اخلاقی خانواده منجر شود. همان گونه که در مباحث نظری آمده است، نهاد خانواده نه تنها یک ساختار خصوصی و فرهنگی است، بلکه زیربنای نظم اجتماعی نیز محسوب می شود. بنابراین، هرگونه تصمیم گیری درباره تنظیم مناسبات میان دولت و خانواده باید با در نظر گرفتن ابعاد روانی، اجتماعی، حقوقی و فرهنگی آن صورت گیرد.

در تأیید این نتیجه، می توان به نظریات کاتوزیان درباره اراده آزاد و اصالت حریم خانواده و همچنین دیدگاه مهرپور در زمینه حقوق بشر و آزادی های عمومی اشاره کرد. این دیدگاه ها بر حفظ استقلال خانواده تأکید دارند، اما مداخلات دولت را در شرایطی که تهدیدی متوجه کرامت یا سلامت اعضای خانواده باشد، توجیه پذیر می دانند. یافته ها با مطالعات قبلی نیز هم راستا هستند و نشان می دهند که در نظام های حقوقی ای که سیاست گذاری منسجم در زمینه



خانواده وجود ندارد، اغلب با صدور احکام متناقض، تعارض میان نهادهای قضایی و اجتماعی، و بروز نارضایتی عمومی مواجه می‌شویم. زمینه‌های کاربردی یافته‌ها در دو سطح قابل بررسی است: نخست، در حوزه قانون‌گذاری که لازم است با بازنگری در برخی مقررات، تعادل بین استقلال خانواده و حمایت دولت بازتعریف شود. دوم، در حوزه آموزش و فرهنگ‌سازی عمومی، که ارتقای آگاهی حقوقی خانواده‌ها می‌تواند از بسیاری مداخلات پیشگیرانه دولت بکاهد. با این حال، اجرای چنین رویکردی با موانعی نیز مواجه است؛ از جمله، نبود سیاست‌گذاری منسجم، پراکندگی قوانین مربوط به خانواده، ناهماهنگی نهادهای متولی و نیز چالش‌های فرهنگی نظیر بی‌اعتمادی خانواده‌ها به نهادهای دولتی. برای رفع این موانع، نیاز به یک نگاه کل‌نگر، هم‌افزا و مبتنی بر شواهد تجربی در سطح سیاست‌گذاری ملی احساس می‌شود. در مجموع، پژوهش حاضر بر لزوم ایجاد توازن میان اقتدار دولت و استقلال خانواده تأکید دارد و نشان می‌دهد که این تعادل، تنها از طریق تعامل پویا میان حقوق، فرهنگ و سیاست محقق خواهد شد.



منابع و مآخذ

الف) منابع فارسی

۱. اردبیلی، محمدعلی. (۱۴۰۳). حقوق جزای عمومی. تهران: نشر میزان.
۲. زراعت، عباس. (۱۳۸۹). آشنایی با قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. تهران: دانش پذیر.
۳. کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۹). حقوق خانواده. تهران: شرکت سهامی انتشار.
۴. مطهری، مرتضی. (۱۳۸۷). نظام حقوق زن در اسلام. تهران: صدرا.
۵. مهرپور، حسین. (۱۳۹۵). حقوق بشر در اسناد بین المللی و موضع جمهوری اسلامی ایران. تهران: انتشارات اطلاعات.
۶. مهرپور، حسین. (۱۳۹۸). حقوق بشر و آزادی های عمومی. تهران: نشر میزان.
۷. هاشمی، سید محمد. (۱۴۰۲). حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران. تهران: نشر میزان.
۸. هاشمی، سید محمد. (۱۴۰۲). حقوق بشر و آزادی های اساسی. تهران: نشر میزان.